



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نوستالژی انقلابی؟

چارلی لاوری، تام کووین

ترجمہ: احمد سیف



بہمن ۱۴۰۴

چراغ‌های هشدار از کهربایی به قرمز تغییر کرده‌اند. راست افراطی به سرعت در سیاست جریان اصلی و در جنبش‌های اجتماعی سراسر اروپا در حال پیشروی است. پاسخ بریتانیا چیست؟ راست حزب کارگر و دیگر احزاب مرکز گرا ایده‌هایشان را از دست داده‌اند، تنها نسخه‌شان باز هم ریاضت اقتصادی بیش‌تر است. آن سوی اقیانوس اطلس، یک توسعه‌دهنده‌ی ناموفق املاک و مستغلات و پسر یک معدن‌دار زمرّد دوران آپارتاید، مشغول خم کردن دولت آمریکا مطابق امیال سرمایه و تلاش برای بیرون راندن مهاجران هستند.

خوش‌بینی جمعی ما که سال‌ها به وعده‌ی آینده‌ی گلگون سرمایه‌داری بسته شده بود، تقریباً ته کشیده است. سطح زندگی‌مان در حال سقوط است، عمرها کوتاه‌تر می‌شوند، نابرابری هم‌چنان رو به افزایش است و تغییرات اقلیمی تهدیدهایی خارق‌العاده علیه خودِ موجودیت ما پدید آورده‌اند. چه باید کرد؟ راه برون‌رفت از این آشوب باید در این نکته نهفته باشد که بپذیریم فروپاشی چپ تا حدی نتیجه‌ی یک غفلت بنیادین بوده است: این که اجازه داد گذشته به دست نیروهای راست مصادره شود.

در چنین زمینه‌ای، زمان آن فرا رسیده که چپ با ورود به قلمرو دشمن، سیاستی نو از «عقل سلیم تاریخی» بسازد. هیچ راه‌برد سیاسیِ موفقی نمی‌تواند چشم‌اندازی از آینده ترسیم کند، بی‌آن که وجوه مثبت و رادیکال گذشته را فراخواند. اکنون باید برای بازتفسیر تاریخ بسیج شویم؛ تفسیری که هم سلطه‌ی راست را بی‌ثبات کند و هم دستورکاری انقلابی برای زمان حال فراهم آورد.

گذشته همه‌جا در سیاست راست حضور دارد: در نام جنبش ماگا (Make America Great Again) تعبیه شده است؛ نیروی محرک شاخه‌ی راست‌گرای کارزار برگزیت بود، با فراخوانش برای بازگشت به بهشتی پیشااروپایی و پیشامهاجرت. در برابر چنین رقبایی، دیگر کافی نیست، اگر هرگز بوده، که چپ صرفاً با برجسته کردن تناقض‌های درونی این شعارهای محافظه‌کارانه پیروز شود. دیگر کافی نیست، اگر هرگز بوده، که با منطق از بالا به پایین و قانون‌گرایی تحقیرآمیز با راست بجنگیم. در عوض، نبرد باید در میدان‌های حافظه‌ی جمعی صورت گیرد. باید از دستاوردهای زیبای تاریخ مشترک‌مان بهره بگیریم تا راه آینده‌ای بهتر را نشان دهیم. نباید اجازه دهیم راست مالک اسطوره‌های جمعی گذشته شود.

بازساختن تاریخ

در تلاش برای مقابله با استعمار راست‌گرایانه‌ی تاریخ، می‌توانیم از مفهومی الهام بگیریم که نخستین‌بار نویسنده‌ی مارکسیست، والتر بنیامین، رواج داد. تصور او از «نوستالژی انقلابی» بر این ایده استوار بود که تنها با فهم اکنون به مثابه‌ی انباشتِ زمان‌های انقلابی پیشین می‌توان حالِ رادیکالی ساخت. برای بنیامین

که در روزهای تیره‌ی نازیسم می‌نوشت، ضرورت یافتن تسلی در گذشته روشن بود. او استدلال می‌کرد که اکنون همواره ظرفیت بازساخت دارد — لحظه‌ای از امکان انقلابی مداوم (Jetztzeit) یا «زمان اکنون» — و تنها راه بسیج کنش جمعی، نگریستن به تصاویر تاریخ است. از نظر بنیامین، وظیفه‌ی تاریخ‌نگار انقلابی این بود که گذشته را با شناسایی پاره‌هایی که تاریخ‌نگاران بورژوا کنار گذاشته‌اند، بازجویی کند؛ آنان که تاریخ را صرفاً به‌مثابه‌ی تداومی طبیعی می‌فهمیدند.

در این بازتفسیر تاریخ دیگر جشن هموارِ پیروزی‌های ستم‌گران نیست. بنیامین نشان داد که گذشته با سرنخ‌هایی که برای رهایی طبقاتی عرضه می‌کند، به‌طور جدایی‌ناپذیر با ساختن اکنون انقلابی در خیال جمعی ما گره خورده است. تاریخ در این خوانش نه چیزی ازپیش داده و تهی از ظرفیت سیاسی بلکه به ابزاری رادیکال بدل می‌شود. چنان که فیلسوف، سوزان باک-مورس، در جمع‌بندی ایده‌های بنیامین نوشت: «انگیزش انقلابی از نگاه به عقب پدید می‌آید.»

عامل مهم در بازتفسیر بنیامین از مناسبات بین گذشته و حال، ایده‌ی «تصویر دیالکتیکی» است؛ جایی که ایده‌های تاریخی با واقعیت کنونی ما ترکیب می‌شوند تا «صورت‌بندی»های تازه‌ای از ایده‌های انقلابی بسازند. باک-مورس این مفهوم را چنین خلاصه می‌کند: حتی در حالی که گذشته پیوسته عقب می‌نشیند، حال «چونان ستاره‌ی راهنما برای گردآوری پاره‌های آن» عمل می‌کند. بنابراین وظیفه آن است که پیوسته لحظاتی از تاریخ را استخراج کنیم که برای ساختن اکنون انقلابی سرنخ می‌دهند.

این فرایند در بافتِ چپِ بریتانیا چه شکلی می‌تواند داشته باشد؟ برای چند دهه پس از جنگ جهانی دوم، چپ نهادهایی را بنا کرد و پاس داشت: بهداشت همگانی، آموزش رایگان، فضاها عمومی. چپ باید به گذشته بازگردد تا نشان دهد که شاهد آینده‌ی سوسیالیستی در بزرگداشت همین دستاوردها نهفته است. باید انکار گذشته را، که غالباً از سوی چپ «پیشرو» به‌عنوان دوره‌ای واپس‌مانده صورت می‌گیرد، رد کنیم. چنان که اف. موری آبراهام در فصل دوم **نیلوفر سفید** می‌گوید: «قبلاً به قدیمی‌ها احترام می‌گذاشتند. حالا ما فقط یادآور گذشته‌ای توهین‌آمیزیم که همه می‌خواهند فراموشش کنند.»

در برابر چنین نگرش‌هایی، باید خدمات پایه‌ی همگانی دوره‌های پیشین را پاس بداریم: خدمات بهداشت ملی (NHS)، مراقبت از کودکان، شهریه‌ی رایگان دانشگاه. می‌دانیم که این‌ها دوباره دست‌یافتنی‌اند، دقیقاً چون پیش‌تر تحقق یافته‌اند، هم در بریتانیا و هم در سراسر جهان. تأمین مالی احیای چنین سیاست‌هایی در بریتانیای امروز یعنی تضمین مراقبت اجتماعی، مسکن اجتماعی، وعده‌های غذایی رایگان برای کودکان و

سالمندان، چیزی بیش از، برای مثال، مالیات بر پس اندازهای خصوصی نمی‌طلبد؛ پس اندازهایی که بخش بزرگی از آن‌ها صرفاً به بازار سهام سرازیر می‌شود. به‌طور مشخص، چنان که اقتصاددانان دانشگاه کالج لندن اخیراً نشان داده‌اند، همه‌ی این‌ها تنها مستلزم کاهش آستانه‌ی معافیت مالیاتی شخصی به ۴۳۰۰ پوند در سال است. بدین ترتیب، امتیازهای پایه‌ای که جنبش‌های سوسیالیستی قرن بیستم به دست آوردند، می‌تواند نسبتاً آسان دوباره برقرار شود.

از پیترو تا پانک

وقتی مردم حسرت گذشته را می‌خورند، نارضایتی از حال را بیان می‌کنند. چپ بریتانیا اخیراً به اشتباه فرض کرده که این صرفاً موافقت با مخالفت با مهاجرت، با تنوع نژادی و اجتماعی و حتی با فمینیسم است. این فرض اغلب درست است. اما حسرت گذشته می‌تواند درباره‌ی چیزهای دیگری هم باشد که به غرایز ارتجاعی فروکاستنی نیستند: می‌تواند درباره‌ی میل به امنیت، اطمینان و اجتماع باشد؛ چیزهایی که دهه‌ها متمیز کردن نئولیبرالی آن‌ها را فرسوده است.

تاریخ، آن‌گونه که از خلال حافظه‌ی جمعی فهم می‌شود، مخزنی است که پروژه‌های سیاسی از هر گرایشی می‌توانند از آن الهام بگیرند. در واقع، پروژه‌های سیاسی موفق ناگزیر باید از گذشته بهره ببرند. چنان که آنتونیو گرامشی از سلول زندانش در ایتالیا موسولینی نوشت، فلسفه‌ی پراکسیس — پروژه‌ای که بتواند هژمونی سرمایه را به چالش بکشد — باید نقطه‌ی آغازش «عقل سلیم» مردمی باشد که می‌خواهد بسیجشان کند.

البته «عقل سلیم» در زبان انگلیسی مدت‌هاست که به‌دست محافظه‌کاران مصادره شده است. اما برای گرامشی که به ایتالیایی می‌اندیشید و می‌نوشت، «عقل سلیم» چنین سوگیری‌ای نداشت. بلکه به چیزی پاره‌پاره و ناپخته اشاره می‌کرد: دانش اجتماعی اغلب ناسازگار و متناقض یک گروه که در گذر زمان انباشته می‌شود. از نظر گرامشی، عقل سلیم همان دانشی است از جهان که بدیهی می‌پنداریم و از خلال آن رویدادهای تازه را پالایش و فهم می‌کنیم.

بر این مبنا، عقل سلیم بریتانیایی امروز شامل تاریخ امپراتوری، خدمات بهداشت ملی، جیره‌بندی، ویندراش، ایناک پاول، تاچر، شورش‌های مالیات سرانه، بیتلز، پانک راک، بریت‌پاپ، برگزیت، فاجعه‌ی گرنفل، داشتن نظر درباره‌ی تلفظ «اسکون» (scone)، و این که به نانِ گرد چه می‌گویید، می‌شود. وظیفه‌ی رهبران سیاسی

آن است که از میان این ارجاعات پراکنده، الماس‌هایی در سنگ خام بیابند؛ با استفاده از رسوبات اجتماعی گذشته چشم‌اندازی از آینده بسازند و آن‌ها را در پروژه‌ای سیاسی منسجم برای اکنون ترکیب کنند.

همان‌گونه که مارگارت تاچر توانست با ترکیب دشمنی با «دیگری»‌های نژادی‌شده، ضدسوسیالیسم و اخلاق بازار، راه‌حلی ظاهری برای بحران‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ صورت‌بندی کند، فاراژ و حزب ریفورم نیز می‌کوشند مهاجرت را به افول اجتماع و خدمات عمومی پیوند بزنند.

اما فهم‌های عقل‌سلیمی از گذشته، هسته‌های پروژه‌ای سیاسی رادیکال را نیز در خود دارند. روایت‌هایی چون شهدای تولپادل، کارگران گرسنه‌ی پیترو، پیروزی قاطع ۱۹۴۵، معدن‌چیان اعتصابی دهه‌ی ۸۰ و پزشکان جوان اعتصابی روزگار ما می‌تواند به هم بافته شود تا سنتی از مقاومت در برابر حاکمان ناعادلانه را فراخواند. همچنین می‌توان در جنبش ضدآپارتاید دهه‌ی ۱۹۸۰ و در اعتراض‌ها علیه جنگ غیرقانونی عراق و در جنبش‌های کنونی مخالف نسل‌کشی در فلسطین شواهدی یافت که عقل سلیم بریتانیایی می‌تواند به سوی ضدنژادپرستی رزمنده هدایت شود.

حتی جنگ جهانی دوم — که اکنون تقریباً منحصراً به‌دست راست بریتانیا که یک نسل بعد زاده شده، مطرح می‌شود — می‌تواند نه به‌عنوان منبع غرور ناسیونالیستی پساامپراتوری، بلکه به‌مثابه‌ی نمونه‌ای برجسته از همبستگی ملی ضدفاشیستی بازصورت‌بندی شود؛ بخشی از سنتی پایدار که از نبرد خیابان کیبل در ۱۹۳۶ تا خیابان‌های بمباران‌شده‌ی لندن دهه‌ی ۱۹۴۰ و تا خیابان‌هایی که تابستان گذشته هزاران نفر برای مقابله با تظاهرات راست افراطی گرد آمدند، امتداد یابد.

چنان که گرامشی به ما می‌گوید، فهم‌های عقل‌سلیمی ما از گذشته چندگانه‌اند. می‌توانند هم واپس‌گرایانه باشند — همان‌گونه که راست خوب می‌داند — و هم پیشرو. وظیفه‌ی ما باید بازیابی عناصر رادیکال گذشته و صورت‌بندی آن‌ها در خدمت پروژه‌ای دگرگون‌ساز برای آینده باشد.

پیش و پس از زمان

در مقاله‌ای در شماره‌ی پیشین **تریبون**، هیو کورکران به‌صراحت از نوستالژی انقلابی برای تصور رویکردی سوسیالیستی به غذاخوردن جمعی بهره گرفت. او با اتکا به خاطره‌ی زمانی پیش از ظهور رستوران مدرن بی‌روح، چشم‌اندازی از رستورانی زیبا ترسیم کرد:

«تصور کرده‌ام و اکنون اتاقی ساخته‌ام... برای خوردن و نوشیدن و گفت‌وگو. اتاقی ساخته‌شده از خیالِ ما، یادآوریِ نادقیقِ گذشته. خاطره‌ی زمانی که گفت‌وگو جاری بود و نادوستان به جمع پذیرفته می‌شدند و ردایلِ نوشیدن و دود کردن چیزی جز لذت نبودند... رستورانِ ما صندوقِ رایانه‌ای، سامانه‌ی رزرو آنلاین، پرداختِ کارت اعتباری، منوهای تعاملی یا حضور در شبکه‌های اجتماعی ندارد. غذای پخته ساده است و برای نوشیدن فقط شراب یا آب هست. البته خیال‌بافی است، درست مانند بازی‌هایی که با کودکان مان می‌کنیم. اما خیالِ بافی‌ای است که در آن اتاق وجود دارد و تصویری از جهانی دیگر به ما نشان می‌دهد».

این همان نوعِ بازپس‌گیریِ رادیکالِ نوستالژی است که باید خواهانش باشیم: بازیابیِ بهترین بخش‌های «زمانِ پیشین» در خدمتِ ساختنِ «زمانِ پسین». ما می‌خواهیم در زمانی پیش و پس از نفوذِ سرمایه‌داریِ ویرانگرِ نظارتی به ذهنیت‌مان زندگی کنیم؛ زمانی پیش و پس از آن که مالکانِ همه‌ی پول‌مان را گرفتند؛ زمانی پیش و پس از آن که غذای‌مان با میکروپلاستیک‌ها مسموم شد.

بله، بی‌عدالتی‌ها و تناقض‌هایی در گذشته وجود دارد که باید به رسمیت شناخته، بحث و برطرف شوند. ما از نادیده‌گرفتنِ زن‌ستیزی، نژادپرستی، همجنس‌گراهراسی، بیگانه‌هراسی و خشونتِ طبقاتیِ اعمال‌شده از سوی راست‌گراها و بریتانیای امپریالیستی سر باز می‌زنیم. اما حذفِ خاطره‌ی گذشته‌ی سوسیالیستیِ بریتانیا ما را به خطر می‌اندازد.

در اکنونِ پسانئولیبِرالیِ ما، مفروضاتِ زمانی وارونه شده‌اند. آینده دیگر آن جایِ روشنِ مفروضِ گذشته نیست. در سال‌های اخیر، چپ به پیش‌فرضِ تاریخیِ خود، ایمان به وعده‌ی فناوری، عقب‌نشینی کرده است. بنگرید به پیشنهادهای «کمونیسمِ لوکسِ کاملاً خودکار» (هرچند ستودنی بودند)، که به سبب ناتوانی در درکِ قدرتِ سیاسیِ نوستالژی، به‌طور بنیادین معیوب بودند.

بدتر از آن، گونه‌های مختلفِ نوستالژیِ میانه‌روانه‌ای است که در سال‌های اخیر پدید آمده و تنها ادایِ دینیِ سطحی به خاطره‌ی سوسیالیستی و سوسیال‌دموکراتیک داشته‌اند. ستایشِ کی‌یر استارمر از خدماتِ بهداشتِ ملی و دیگر نهادهای دولتی، هرچند نیم‌بند، یادآوریِ میراثِ سوسیالیستیِ رقیق شده‌اند. اما چون هم‌زمان با هشدارها درباره‌ی ضرورتِ قریب‌الوقوعِ تحمیلِ ریاضت و کاهشِ خدماتِ عمومی از سوی حزب کارگر مطرح شده‌اند، این فراخوان‌ها به شدت توخالی از آب درآمده‌اند.

راهِ دیگری هم هست، راهی که مستلزمِ درگیریِ اصیل‌تر با دستاوردهای تاریخیِ سوسیالیسم است تا به خود یادآوری کنیم که اکنون ما نیز می‌تواند به همان اندازه انقلابی باشد. نادیده‌گرفتنِ این ضرورت به این معناست

که راست هم‌چنان «عقل سلیم» را تعریف کند و اشکال خاصِ نوستالژیِ ارتجاعیِ خود را پیش ببرد. آن‌چه برای مقابله با این گرایشِ نیرومندِ رقیب لازم است، در نهایت، پیشتازیِ گذشته است.

* مقاله حاضر ترجمه‌ای است از Revolutionary Nostalgia از Charlie Lawrie/ Tom Cowin که در [این‌جا](#) یافته می‌شود.

در متن حاضر به چند اصطلاح و رویداد تاریخی اشاره شده که شرح آن در زیر آمده است:

ویندراش (Windrush)

اشاره به نسل مهاجرانی دارد که پس از جنگ جهانی دوم از مستعمرات کارائیب به بریتانیا آمدند. نام آن از کشتی/مپایر ویندراش گرفته شده که در سال ۱۹۴۸ صدها مهاجر را به لندن آورد. این نسل نقشی اساسی در بازسازی اقتصاد پساجنگ داشت، اما بعدها بسیاری از آنان با سیاست‌های مهاجرتی سخت‌گیرانه و رسوایی «نسل ویندراش» در دهه‌ی ۲۰۱۰ روبه‌رو شدند که در آن برخی از مهاجران قدیمی به‌اشتباه «غیرقانونی» تلقی شدند.

ایناک پاول (Enoch Powell)

سیاستمدار محافظه‌کار بریتانیایی که در ۱۹۶۸ با سخن‌رانی معروف «رودهای خون» (Rivers of Blood) به شهرت رسید. او در این سخن‌رانی علیه مهاجرت، به‌ویژه مهاجرت از کشورهای مشترک‌المنافع، هشدار داد. این سخن‌رانی جنجال عظیمی برانگیخت: او از کابینه اخراج شد، اما همزمان در میان بخشی از طبقه‌ی کارگر سفیدپوست محبوبیت یافت.

شورش‌های مالیات سرانه (Poll Tax Riots)

در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰، دولت مارگارت تاچر «مالیات سرانه» یا Community Charge را معرفی کرد؛ مالیاتی یکسان برای همه‌ی افراد بزرگسال، بدون توجه به درآمد. این سیاست با اعتراض‌های گسترده روبه‌رو شد و در مارس ۱۹۹۰ به شورش بزرگی در میدان ترافالگار لندن انجامید. این بحران یکی از عوامل سقوط سیاسی تاچر در همان سال بود.

بیتلز (The Beatles)

گروه موسیقی پاپ-راک از لیورپول که در دهه‌ی ۱۹۶۰ به نماد «تهاجم بریتانیایی» (British Invasion) به بازار موسیقی آمریکا تبدیل شد. آنان نه فقط موسیقی، بلکه فرهنگ جوانان، مد و نگرش‌های اجتماعی را دگرگون کردند و به یکی از مهم‌ترین پدیده‌های فرهنگی قرن بیستم بدل شدند.

پانک راک (Punk Rock)

جنبش موسیقایی و فرهنگی اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در بریتانیا همراه با گروه‌هایی مانند Sex Pistols و The Clash. پانک با صدای خشن، لباس‌ها و رفتارهای ضدنظام، واکنشی به رکود اقتصادی، بیکاری جوانان و فضای محافظه‌کارانه‌ی جامعه بود و تأثیر عمیقی بر فرهنگ جوانان گذاشت.

بریت‌پاپ (Britpop)

سبک موسیقی پاپ-راک دهه‌ی ۱۹۹۰ که با گروه‌هایی مانند Oasis، Blur و Pulp شناخته می‌شود. این جنبش نوعی بازگشت به سنت‌های موسیقی بریتانیایی و هویت ملی بود و با فضای سیاسی «حزب کارگر جدید» و خوش‌بینی فرهنگی آن دوران منطبق شد.

فاجعه‌ی گرنفل (Grenfell Tower Fire)

در ژوئن ۲۰۱۷، آتش‌سوزی مهیبی در برج مسکونی گرنفل در غرب لندن رخ داد که به مرگ ۷۲ نفر انجامید. این فاجعه به نمادی از نابرابری اجتماعی، سیاست‌های ریاضتی و بی‌توجهی به ایمنی ساختمان‌های مسکن اجتماعی بدل شد و بحث‌های گسترده‌ای درباره‌ی مسئولیت دولت و شرکت‌ها برانگیخت.

تلفظ «اسکون» (scone)

در بریتانیا، اختلافی طنزآمیز اما ریشه‌دار درباره‌ی تلفظ این واژه وجود دارد: برخی آن را مانند «اسکان» (هم‌قافیه با gone) و برخی مانند «اسکون» (هم‌قافیه با tone) تلفظ می‌کنند. این تفاوت گاه به نشانه‌ای از طبقه‌ی اجتماعی یا منطقه‌ی جغرافیایی تعبیر می‌شود و به بخشی از شوخی‌های فرهنگی بدل شده است.

به نان گرد چه می‌گویید

در بریتانیا نام نان‌های گرد کوچک بسته به منطقه متفاوت است: در شمال انگلستان به آن bap یا bread cake، در میدلندز cob، و در لندن و جنوب roll گفته می‌شود. این تفاوت‌های واژگانی نشانه‌ای از هویت‌های محلی و تفاوت‌های طبقاتی و منطقه‌ای است.

شهدای تولپادل (Tolpuddle Martyrs)

شش کارگر کشاورزی از روستای تولپادل در دورست که در ۱۸۳۴ به دلیل تشکیل اتحادیه برای اعتراض به دستمزدهای پایین محاکمه و به استرالیا تبعید شدند. این رویداد به نمادی از مبارزه‌ی اولیه‌ی اتحادیه‌های کارگری بدل شد و بعدها آنان عفو و به بریتانیا بازگردانده شدند.

کشتار پیترو (Peterloo Massacre)

در سال ۱۸۱۹، تجمع بزرگی از کارگران و اصلاح‌طلبان در میدان سنت پیترز منچستر برای مطالبه‌ی حق رأی و اصلاحات پارلمانی برگزار شد. نیروهای سواره‌نظام به جمعیت حمله کردند و دست‌کم ۱۵ نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. این واقعه به‌طعن «پیترو» نام گرفت (اشاره‌ای به نبرد واترلو) و به نقطه عطفی در جنبش اصلاحات دموکراتیک تبدیل شد.

پیروزی قاطع ۱۹۴۵

در انتخابات عمومی ۱۹۴۵، حزب کارگر به رهبری کلمنت اتلی پیروزی بزرگی به دست آورد و دولت رفاه پساجنگ را بنا نهاد. این دولت خدمات ملی پزشکی، ملی‌سازی صنایع کلیدی و گسترش تأمین اجتماعی را اجرا کرد و ساختار اجتماعی بریتانیا را دگرگون ساخت.

معدن چیان اعتصابی دهه‌ی ۱۹۸۰

اعتصاب بزرگ معدن چیان در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ علیه برنامه‌های دولت تاچر برای بستن معادن زغال‌سنگ صورت گرفت. این اعتصاب طولانی و سخت در نهایت با شکست اتحادیه‌ی معدن چیان پایان یافت و به تضعیف جنبش کارگری و تغییر توازن قدرت به سود دولت و سرمایه انجامید.

پزشکان جوان اعتصابی روزگار ما

در دهه‌ی ۲۰۱۰ و به‌ویژه از ۲۰۲۲ به بعد، پزشکان جوان در سیستم خدمات بهداشت ملی بارها دست به اعتصاب زدند. آنان به کاهش واقعی دستمزدها، فشار کاری و بحران بودجه‌ی نظام سلامت اعتراض داشتند. این اعتصاب‌ها نشانه‌ای از بحران گسترده‌تر در خدمات عمومی بریتانیا به شمار می‌آید.